



مآخذشناسی روایت‌های فردوسی‌نامه

تاریخ دریافت: ۱۸ شهریور ۱۴۰۱ / تاریخ پذیرش: ۱۷ خرداد ۱۴۰۲

روح‌الله اسدی^۱، علی‌رضا شوهانی^۲

رحمان ذبیحی^۳

چکیده

فردوسی‌نامه، مجموعه‌ای سه‌جلدی، شامل روایاتی درباره فردوسی، پهلوانان شاهنامه، چند داستان غیر حماسی و تعدادی روایت درباره محل زندگی راویان است که نام‌های شاهنامه‌ای دارند. تاکنون تصوّر عموم پژوهش‌گران حوزه ادبیات حماسی و ادبیات عامیانه ایران بر این بوده که این روایات، شفاهی هستند و سینه‌به‌سینه نقل شده‌اند. در این پژوهش، با مراجعه به منابع مکتوب نشان داده‌ایم که عمده این روایات، برگرفته از منابع مکتوب هستند و برخی افراد که این روایات را برای درج در این مجموعه، برای انجوی شیرازی فرستاده‌اند، داستان‌های ارسالی خود را از روی منابع مکتوب رونویسی کرده‌اند. منبع عمده آن‌ها نیز شاهنامه‌های منثور است که از عصر صفویّه رواج پیدا کردند و تقریباً در هر روستایی یافت می‌شوند. با بررسی و جست‌وجو در منابع مکتوب و شواهدی که در خود روایات موجود است، نشان داده‌ایم که حدود ۶۹ درصد از حجم روایات موجود در این مجموعه، دارای منبع مکتوب هستند، ۱۲ درصد روایات، غیرحماسی هستند و ارتباط عمیقی با فردوسی و شاهنامه ندارند (جز در نام‌ها)، برخی از این روایات از منابع مکتوب گرفته شده‌اند و برخی دیگر نیز ماهیتاً نمی‌توانند منبع مکتوبی داشته باشند و تنها ۱۹ درصد از کل مجموعه روایات، منبع مکتوب ندارند و از آن دسته داستان‌های شفاهی عامیانه‌ای محسوب می‌شوند که هیچ‌گاه نیازی به مکتوب‌شدن نداشته‌اند و کوتاهی و جذابی آن‌ها برای توده مردم، شاهدی بر این مدّعاست.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، فردوسی‌نامه، روایت شفاهی، منبع مکتوب.

با اسکن تصویر، می‌توانید این مقاله را در تارنمای مجله مشاهده نمایید.

E-mail: Roohollahasadi3@gmail.com

E-mail: A.shohani@ilam.ac.ir

E-mail: R.zabihi@ilam.ac.ir

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ایلام، ایران.

۲. دانشیار دانشگاه ایلام، ایران. (نویسنده مسئول)

۳. دانشیار دانشگاه ایلام، ایران.

مقدمه

فردوسی نامه، مجموعه‌ای از روایات حماسی و مردمی درباره شاهنامه و فردوسی است که توسط سیدابوالقاسم انجوی شیرازی گردآوری شده است. این روایات را مردم ایران از نقاط مختلف کشور برای انجوی فرستاده‌اند و گنجینه‌ای ارزشمند از روایات حماسی محسوب می‌شوند. این مجموعه، در سه جلد منتشر شده و کمابیش، حدود ۴۰۰ روایت را شامل می‌شود^(۱). تصوّر عموم پژوهش‌گران بر این است که این روایات، سینه‌به‌سینه نقل شده‌اند و متعلّق به سنت شفاهی ادب عامّه^(۲) هستند (از جمله، ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۳۱۱؛ آیدنلو، ۱۳۸۸: ۷۸-۵۹؛ غفوری، ۱۳۹۳: ۲۹۰-۲۶۹) و انجوی شیرازی آن‌ها را گردآوری و مکتوب کرده است. با این حال، نگارندگان معتقدند که این روایات، نخست از منابع مکتوب به ادبیات شفاهی و افواه مردم راه پیدا کرده و سپس، طبق سنت حماسه‌سرایی فارسی، مجدداً مکتوب شده است. بدین ترتیب، مسأله اصلی این تحقیق، بررسی منابع مکتوب روایات فردوسی نامه است. بر اساس پژوهش‌های مقدماتی، می‌توان این فرض را مطرح کرد که ریشه این روایات، به متون مکتوبی می‌رسد که منبع مشترک کار راویان و نقّالان در کتابت طومارهای نقالی بوده است؛ با این حال، نمی‌توان به کلی منکر حضور برخی عناصر «شفاهی» در این روایات شد. بخشی از این روایت، همچنین ریشه در متون حماسی مکتوبی دارند که بعضاً در دو دهه اخیر منتشر شده‌اند.

روایات موجود در مجموعه فردوسی نامه را می‌توان از حیث مآخذشناسی، به دو دسته تقسیم کرد: ۱. روایاتی که برگرفته از شاهنامه‌های منثور (طومارهای نقالی) است؛ ۲. روایاتی که از این متون گرفته نشده‌اند. عمده روایات این مجموعه، برگرفته از شاهنامه‌های منثور مکتوب هستند و مکتوب‌بودن بخشی از مآخذ این متون نیز بیشتر اثبات شده است (ر.ک: ارژنگی، ۱۳۹۹). تعداد کمی از این روایات نیز منبع مکتوب ندارند و تنها مناسب نقل شفاهی بین مردم هستند.

نگارندگان، در این تحقیق، با بررسی روایات فردوسی نامه انجوی شیرازی و مقایسه آن‌ها با روایت فردوسی و دیگر روایات حماسی فارسی موجود، روایات مندرج در فردوسی نامه را به سه دسته تقسیم می‌کنند: ۱- روایات با پیشینه مکتوب، ۲- روایات با پیشینه شفاهی، ۳- روایات غیرحماسی غیرمرتبط. به دلیل حجم بالای این روایات و نبود فضای کافی در مقاله علمی برای نشان‌دادن تمامی منابع و مآخذ این روایات، نگارندگان خلاصه و فشرده این روایات را در سه جدول مجزا و چند نمودار نشان داده، و برای نمونه، تنها به ذکر چند مورد از روایات با پیشینه مکتوب اکتفا کرده‌اند.

پیشینه پژوهش

خالقی مطلق مجموعه فردوسی‌نامه را یک صورت شفاهی از روایات حماسی در میان مردم ایران می‌داند (ر.ک: خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۳۱۱). آیدنلو روایات مندرج در مجموعه فردوسی‌نامه را روایات عامه مردم ایران - به غیر از طبقه اهل قلم و فرهیختگان - می‌داند که هم خاستگاه و شیوه حفظ و انتقال آن‌ها شفاهی بوده و هم بر خلاف آگاهی‌ها و خواسته‌های دیگر (ادبا و مورخان) مجال کتابت نیافته است (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۸: ۵۹). غفوری نیز مجموعه سه‌جلدی «فردوسی‌نامه» را میراث ادبیات شفاهی ایرانیان می‌داند (ر.ک: غفوری، ۱۳۹۳: ۲۷۴). باین حال، ارژنگی در رساله دکتری خود به بحث درباره منابع مکتوب روایات شاهنامه‌های منشور (طومارهای نقالی) پرداخته و با شواهدی نشان داده است که روایات این متون، عمدتاً برگرفته از منابع مکتوب هستند و ریشه در سنت نقل شفاهی ندارند. وی همچنین، در مقالات متعدّد دیگری به بحث در این باره پرداخته است (ر.ک: ارژنگی، ۱۳۹۸، الف: ۸۶-۷۹؛ همو، ۱۳۹۸، ب: ۱۹۲-۱۷۷؛ همو، ۱۳۹۸، ج: ۴۵-۲۹؛ همو: ۱۴۰۰: ۴۹-۴۴؛ همو، ۱۴۰۱: ۴۲-۳۱؛ همچنین، ارژنگی و یاحقی، ۱۳۹۸: ۷۳-۳۷؛ ارژنگی و یاحقی، ۱۳۹۹: ۸۴-۵۹). محمدجعفر محبوب نیز نسبت به شفاهی بودن مأخذ برخی قصه‌های عامیانه (از جمله شاهنامه‌های منشور) تردید کرده (ر.ک: محبوب، ۱۳۷۴: ۸۱) و معتقد بود که این‌گونه داستان‌ها (حسین کرد، امیراسلان، سمک عیار و ...) را بیشتر قصه‌گویان «می‌خواندند»، یعنی قصه از طریق «بصری» انتقال می‌یافت، نه «سمعی» (ر.ک: همو، ۱۳۸۶: ۵۶).

باین حال، تاکنون پژوهش مستقلی درباره ریشه‌یابی روایات فردوسی‌نامه انجوی شیرازی در منابع مکتوب انجام نشده است.

بحث و بررسی

برای به نتیجه رسیدن درباره شفاهی یا مکتوب بودن روایات عامیانه‌ای که در مجموعه فردوسی‌نامه ضبط شده‌اند، ناچاریم دوباره تعاریف مختلف مرتبط با این حوزه‌ها را بررسی کنیم.

ادبیات عوامانه در مقابل ادبیات رسمی قرار می‌گیرد. ادبیات رسمی ایران، از همان سده‌های نخستین دوران اسلامی، همیشه مکتوب بوده و خاصه ادبیات حماسی ایران، پیوندی عمیق با عنصر کتابت دارد. ادبیات عوامانه اما دیرتر به کتابت درآمد و قدیم‌ترین آثاری که از این ادبیات در دست داریم، متعلق به حدود قرن پنجم هجری است که البته بیش از یک یا دو قرن، فاصله‌ای با آثار ادبیات رسمی ما ندارند.

اما ادبیات عوامانه ایران را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد؛ ادبیات شفاهی و ادبیات مکتوب. چنان که پیشتر گفتیم،

پیشینه ادبیات عوامانه مکتوب، به سده پنجم هجری می‌رسد و شاید پیش از این تاریخ هم متنی موجود بوده که امروز به دست ما نرسیده است. اما ادبیات عوامانه شفاهی، ظاهراً هیچ‌گاه قطع نشده و پیوسته از پیش از اسلام تا دوران اسلامی، در میان مردم رایج بوده و به صورت سینه‌به‌سینه نقل می‌شده است. اما نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که این ادبیات عوامانه شفاهی، چه ویژگی‌هایی دارد. بدین ترتیب، باید در وهله اول، ویژگی‌های ادبیات عوامانه شفاهی را برشمردیم.

مهم‌ترین ویژگی عمومی این دست آثار، کوتاهی آن‌هاست؛ یعنی داستان یا شعر عوامانه‌ای که به صورت شفاهی و سینه‌به‌سینه منتقل می‌شود، باید به قدری کوتاه باشد که کودکان آن را به راحتی به خاطر بسپارند. ادبیات شفاهی، متعلق به دوره کودکی انسان‌هاست و زمانی که انسان‌ها رشد کردند و بلوغ بیشتری یافتند، به سوی ادبیات مکتوب شتافتند و در شرح و بسط قصه‌ها و اشعار و... کوشیدند. امروز نیز این آثار متعلق به کودکان است و این مادران هستند که حافظ و ناقل این ادبیات محسوب می‌شوند (ر.ک: محجوب، ۱۳۸۶: ۵۱)؛ بنابراین، «کوتاهی یا اختصار»، مهم‌ترین ویژگی عمده آثار ادبی عوامانه مربوط به حوزه شفاهی است؛ مانند قصه‌های فراوانی چون: حسن کچل، زاغ و روباه، چوپان دروغگو و... در حوزه شعر عوامانه هم «اختصار» ویژگی اصلی محسوب می‌شود و دو ویژگی عوامانه، جای قصیده رسمی را می‌گیرد.

دیگر ویژگی آثار ادبی عوامانه شفاهی، تک‌شخصیتی بودن یا تک‌قهرمان بودن آن‌هاست؛ بنابراین، قصه فیروزشاه‌نامه که در چهار مجلد بوده و متن چاپی آن در حدود ۲۸۰۰ صفحه است و شخصیت‌های اصلی و فرعی بی‌شماری دارد، اصولاً نمی‌تواند یک اثر شفاهی تلقی شود که بعدها به کتابت درآمده (چنان که ذبیح‌الله صفا چنین ادعایی دارد [ر.ک: صفا، ۱۳۸۱: هشت؛ ارژنگی، ۱۴۰۰: ۴۵]).

ادبیات شفاهی یا داستان شفاهی یا فولکلور، دو ویژگی عمده دارد؛ یکی آنکه گوینده آن معلوم نیست و دوم اینکه به شکل‌های مختلفی بیان شده و به عبارت دیگر، روایات مختلفی از آن در افواه موجود است (ر.ک: امیدسالار، ۱۳۹۸: ۱۰۲ و ۱۰۳). این دو ویژگی در روایات ابتدایی این مجموعه درباره فردوسی و زندگی او، و همچنین در محدود روایات دیگر دیده می‌شود، اما درباره باقی روایات، که عمده روایات این مجموعه هستند، این طور نیست؛ چنان که در مقدمه کتاب هم تصریح شده است: «کتاب حاضر مجموعه‌ایست از افسانه‌ها، روایات، تمثیل‌ها و تصوراتی که مردم عامی بر اثر آشنایی با شاهنامه و خواندن و شنیدن شاهنامه موافق ذوق و سلیقه خود ساخته و پرداخته‌اند» (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹، ج ۲: شش). برخی روایات نیز از گویندگان دیگری هستند که اگرچه ممکن است در

جزئیات با منبع اصلی خود کمی متفاوت باشند، اما تقریباً در بیشتر این روایات، تفاوت چشمگیری دیده نمی‌شود که بتوان آن را بر تفاوت در روایت حمل کرد.

چنان که در نمودارهای پایان مقاله نیز نشان داده‌ایم، ۴۵ درصد کل روایات این مجموعه، از دو نفر (مراد عبدلی و عباس نیکورنگ)، و ۵۵ درصد باقی، از دیگر راویان نقل شده است. سهم مراد عبدلی (پنجاه و یک ساله، درجه‌دار بازنشسته، حسین‌آباد ناظم، ملایر) از کل روایات، ۳۴ درصد است که سهمی قابل ملاحظه است.

نشانه‌های زیادی وجود دارد که مراد عبدلی متنی مکتوب در دست داشته و روایات خود را از روی آن منبع نقل کرده است. خود او در چند مورد، از جمله در یادداشتی در انتهای روایتی درباره داستان فرامرز (ر.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۳۰ و ۱۳۱)، همچنین در مقدمه داستان «رستم جهان‌پهلوان و رستم کله‌دست» (همان، ج ۲: ۳۰)، اذعان می‌کند که این روایات، از روایات نقلان است.

اگر شخصی عادی (غیر از نقال یا داستان‌سرا) داستانی را بشنود و بخواهد آن را به خاطر بسپرد، دیگر نیازی ندارد که روایت دوم یا سوم از همان داستان را با جزئیات در حافظه داشته باشد و معمولاً افراد در حفظ آن روایتی که در ذهن خود دارند، تعصب می‌ورزند و روایت دیگری را نمی‌پذیرند و عموماً در مواردی که به روایتی متناقض یا متفاوت با روایت خود برمی‌خورند، از چنین عباراتی استفاده می‌کنند: «اما اصفهانی‌ها می‌گویند...»، «ولی شیرازی‌ها نظر دیگری دارند...». وقتی یک راوی، دو/چند روایت متفاوت و طولانی از یک داستان را به دست می‌دهد، نشانگر این است که منبع او شفاهی نیست. برای نمونه، روایت سوم و چهارم و پنجم و ششم برزو از عباس نیکورنگ (ر.ک: همان، ج ۱: ۱۲۸-۱۲۰)؛ روایت اول و سوم رستم و اشکبوس از عباس نیکورنگ (ر.ک: همان، ۱۸۳-۱۷۶)؛ روایت اول و دوم زندگی امیرگودرز از مراد عبدلی (همان، ۲۳۶-۲۳۰)؛ روایت اول و سوم از نبرد رستم و اسفندیار از صفرعلی موگویی (همان، ج ۲: ۲۵-۲۳)؛ روایت اول و دوم ضحاک ماردوش از مراد عبدلی (همان: ۳۱۳-۳۰۱)؛ روایت اول و دوم برگشتن تیت شاه از سیدنی فیروزی (همان: ۳۳۱-۳۲۸)؛ روایت هفتم و هشتم رستم و مولای متقیان از جمشید صالحی (همان: ۱۱۶-۱۱۴)؛ روایت سوم و چهارم رستم و مولای متقیان از جمال امیدی (همان: ۱۱۰ و ۱۱۱)؛ روایت اول و دوم جوانی زال و پیش‌آمدها از فیض‌الله هادی (همان، ۱۹۹-۱۸۸)؛ روایت اول و دوم انوشیروان و هیزم‌فروش از محمد صادقی (همان: ۳۴۲-۳۴۰) و روایت دوم و سوم ادعای خدایی کیکاوس از عباس نیکورنگ (همان، ج ۳: ۷۱ و ۷۲).

در جلد سوم، این مجموعه، روایتی با عنوان «تولد و کودکی سیاوش» از عبدلی نقل شده است که خلاصه‌شده

روایت دیگری از او با عنوان «سوغ سیاوش» است که در جلد دوم درج شده است (ر.ک: همان: ۲۴۹-۲۲۹). این مسأله هم نشان می‌دهد که مراد عبدلی متبعی مکتوب در دست داشته است وگرنه نیازی به تکرار دو روایت، یک بار به صورت مختصر و بار دیگر به صورت مفصل نبود.

نشانه‌هایی از منابع مکتوب غیر از شاهنامه فردوسی و دیگر شاهنامه‌ها نیز در این روایات دیده می‌شود. از جمله، درباره روایت عباس نیکورنگ در یادداشت صفحه ۸ جلد نخست نوشته: «گردآورنده، این قصه را از روی نوشته مرحوم شیخ رضا کرکوکي روحانی محلّ نقل کرده است».

گاهی حتی دو روایت از دو شخص مختلف و از دو شهر مختلف، عین هم هستند و تک تک کلمات آن‌ها مشترک است و این نشان می‌دهد که هر دو روایت، از روی منبع مکتوبی نوشته شده‌اند، در غیر این صورت، این میزان همانندی در کلمات و جملات، نمی‌تواند تصادفی باشد (برای نمونه، روایت «پیدایش آتش و جشن سده» از عباس نیکورنگ و سیدمجید پناهی (همان: ۷).

با این همه، لازم به یادآوری است که: روایات مکتوبی که متعلق به ادبیات رسمی است، ممکن است بین توده مردم رواج پیدا کند و مجدداً به صورت شفاهی، از شیخ شهر، نقال محل و یا هر کس دیگری شنیده شود و به حوزه ادبیات عامیانه شفاهی راه پیدا کند. این دست روایات را نباید جزو ادبیات شفاهی یا عامیانه دسته‌بندی کنیم.

فردوسی‌نامه شامل سه جلد است. در جلد نخست، ۳۲ روایت درباره زندگی و شخصیت فردوسی و ۷۵ روایت درباره پهلوانان و نبردها ذکر شده و سپس دو نمونه از شاهنامه‌های مثنوی (داستان سیاوش و بیژن و منیژه) و منظومه‌ای (دارجنگه) از زبان درختی کهن ذکر شده است. جلد دوم نیز شامل ۱۸۱ روایت درباره پهلوانان و نبردهاست. جلد سوم، شامل ۱۱۰ روایت درباره قهرمانان شاهنامه و در انتها، طومار سام سوار و دختر خاقان چین است. ما با سه طوماری که در این مجموعه آمده و همچنین با «دارجنگه» انتهای کتاب، که ارتباطی با موضوع ما ندارد، کاری نداشته‌ایم چون در حوزه کار ما نمی‌گنجیدند. طومارها که تکلیفشان مشخص است؛ دارجنگه هم شعری است به زبان لری که به فارسی ترجمه شده و صرف اینکه نام پهلوانان شاهنامه در آن برده شده است، نمی‌توان آن را روایتی حماسی دانست.

چند روایت در این مجموعه تکراری است؛ از جمله سه روایت ملاقات با کیخسرو از علی اکبر علائی آورگانی، سیف‌الله احمدی و حسین عظیمی، دو بار در متن کتاب تکرار شده است؛ یک بار در جلد دوم (ر.ک: انجوی شیرازی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۷۰-۲۶۶) و یک بار در جلد سوم (همان، ج ۳: ۱۸۰-۱۷۷). روایت چرخ نخریسی از سیف‌الله

احمدی هم به همین‌طور؛ یک بار در جلد دوم (همان، ج ۲: ۲۷۱) و یک بار در جلد سوم (همان، چ ۳: ۱۶۰). برخی روایات در این مجموعه، در حوزه ادبیات حماسی قرار نمی‌گیرند و ارتباطی با فردوسی نیز ندارند. در این روایات، تنها نامی از شاهان و یا پهلوانان ایرانی آمده و اصل روایت، داستانی حکمی و پندآموز و غیر حماسی است؛ مانند روایات: «چرخِ نخریسی»، «دست کم یا دست جمع»، «انوشیروان و پیرمرد»، «انوشیروان و همیزم‌فروش»، «خدا چه می‌خورد، چه می‌پوشد، چکار می‌کند؟» و «وجه‌تسمیه خربزه و هندوانه». در این پژوهش، این روایات را جزو روایات غیر حماسی غیر مرتبط دسته‌بندی کرده‌ایم.

برخی روایات نیز تنها توصیف موقعیت جغرافیای محلی شهرها و روستاهای مختلف است که نام‌های حماسی دارند و به هیچ‌روی، روایتی حماسی محسوب نمی‌شوند. برای نمونه، توصیف کوهی که «گردنه بیژن» نام دارد و غاری که «غار کیخسرو» خوانده می‌شود؛ مانند روایات: «ملاقات با کیخسرو» (چندین روایت)، «رستم و جای‌ها» (چندین روایت) و «جای زندگی رستم و زال و نبرد آنان با دشمنان». این روایات نیز به این دلیل که ماهیت حماسی ندارند و صرفاً توصیف جغرافیایی هستند، در دسته روایات غیر حماسی غیر مرتبط قرار گرفته‌اند. بدیهی است که در هر شهر و روستایی، از این دست نام‌گذاری‌ها دیده می‌شود.

بررسی منابع روایات فردوسی‌نامه

نگارندگان روایات فردوسی‌نامه را به سه بخش: ۱. روایات با پیشینه مکتوب؛ ۲. روایات با پیشینه شفاهی و ۳. روایات غیر حماسی غیر مرتبط تقسیم کرده و هرکدام از آن دو بخش را به صورت جداگانه مورد بررسی قرار داده و کیفیت شفاهی / مکتوب بودن منابع و مآخذ آن‌ها را بررسی کرده‌اند.

روایات مکتوب، عمدتاً برگرفته از شاهنامه فردوسی، گاهی با کمی اختلاف در جزئیات و برخی شاخ و برگ‌های ویژه نقل داستان‌های عامیانه است. البته، خیلی از این روایات به صورت مستقیم از شاهنامه فردوسی برگرفته نشده‌اند و در این میان، می‌توان حلقه واسطه مهمی به نام «شاهنامه‌های منشور» (طومارهای نقالی) را به وضوح مشاهده کرد و در واقع باید گفت که عمده روایات این مجموعه، برگرفته از شاهنامه‌های منشور عصر صفویه و قاجار است. برخی روایات نیز با واسطه یا بی‌واسطه (عمدتاً با واسطه شاهنامه‌های منشور)، برگرفته از متون حماسی‌ای چون گرشاسب‌نامه، سام‌نامه، فرامرنامه و ... است. برخی روایات نیز حماسی نیست و برگرفته از منابعی چون سیاست‌نامه، قابوس‌نامه، مرزبان‌نامه و ... است.

روایات شفاهی، عمدتاً از برساخته‌های دوره صفویه و قاجار به بعد است (از جمله روایات متعددی درباره نبرد

رستم و حضرت علی (ع) و مسلمان و کمر بسته شدن رستم). تعداد دیگری از این روایات درباره زندگی شخصی فردوسی است که کاملاً ساختگی و برخاسته از ذهن عوام است، چون ما اطلاعات دقیقی از زندگی فردوسی نداریم. روایات غیر حماسی غیر مرتبط، هیچ ارتباط مستقیمی با فردوسی، شاهنامه و حتی حماسه ندارند (مانند روایات متعددی درباره انوشیروان) که مشخص نیست چرا در این مجموعه ضبط شده‌اند. برخی از این روایات (مانند روایات مربوط به انوشیروان) منبع مکتوب دارند، اما چون خارج از حوزه روایات حماسی عامیانه بودند، نگارندگان به جست‌وجوی دقیق‌تر منابع آن‌ها پرداختند. برخی روایات هم مانند روایاتی که درباره نام‌های حماسی محل زندگی راوی یا کوه و دشت اطراف محل زندگی اوست، طبیعتاً منبع مکتوب ندارند و حتی از منظری، روایت داستانی هم محسوب نمی‌شوند.

مآخذ روایات با پیشینه مکتوب

کیفیت مرگ زواره

(محمد میرزا جانی، ۱: ۷۸)

در این روایت آمده است که: «زواره که برادر نامادری تیر اعظم بود و از ناحیه کمر نیز معیوب به نظر می‌رسید طوری نسبت به رستم وفادار و مهربان بود که هیچ‌گاه رستم را در هیچ سفر یا مأموریتی جنگی رها نمی‌کرد و مثل غلامی زرخرد در رکاب رستم حرکت می‌کرد و به موقع مرکب سواری برادرش را تیمار و توجه می‌کرد و آماده می‌ساخت به طوری که رخس به فرمان رستم به جز زواره کس دیگری را نمی‌شناخت و هیچ‌کس جز زواره جرئت نزدیک شدن به رخس را نداشت» (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۷۸). باید توجه داشت که در شاهنامه فردوسی، زواره چنین نقشی ندارد. وی حتی مرتکب اشتباهی چون کشتن نوش‌آذر پسر اسفندیار می‌شود (فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۵: ۳۸۳) و رستم قصد قصاص او را می‌کند (همان: ۳۸۶). اما، در زهت‌نامه علایی آمده است: «گویند او (رستم) به‌غایت بخیلی بود، و هرگز هیچ چیز به کسی نبخشیدی، و اگر خواستی که با کس نیکوی کند بنگفتی، لکن چون برادرش زواره رضای او دیدی شرط به جای آوری، و از کم‌ویش خبر نداشتی، و حکم خزانه و روزی همه برادر را بودی، و چنانکه خواستی و دانستی راندی و دادی» (شهمردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۳۴۰). به روایت انجوی، در کتاب النقص (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۱۵) هم اشاره‌ای کوتاه شده است:

چند برخوانی ز شهنامه حدیث روستم در جَمَل بُد مرد کو چون روستم جَمَل داشت

جالب توجه است که خواجه نظام‌الملک طوسی در کتاب سیرالملوک، زواره را وزیر رستم می‌داند (ر.ک):

خواججه نظام‌الملک طوسی، ۱۳۴۷: ۲۳۳ و ۲۳۴). بدین ترتیب، می‌توانیم مآخذ روایت انجوی را در منابع مکتوب کهن نشان دهیم و صرف این‌که این روایت، مخالف روایت فردوسی است، نمی‌توان آن را شفاهی و بی‌مآخذ دانست.

جنگ شَم سوار با دیو سفید

(مراد عبدلی، ۱: ۵۹)

در این روایت، شَم (که از پهلوانان خاندان بلیان است)، با یک سیلی، دیو سفید را از پای در می‌آورد و نعل اسب خود را در گوش او می‌کند و از او پیمان می‌گیرد که دیگر با ایرانیان وارد نبرد نشود. در این روایت همچنین به پهلوانی اترد اشاره شده است و راوی می‌گوید که از میان پهلوانان بلیانی، اترد و شَم دارای چنان قدرتی بودند که هیچ‌گاه مسلح وارد میدان نبرد با حریف نمی‌شدند.

نام‌های بلیان، اترد و شَم، به شکل‌های مختلف، در شاهنامه‌های منشور دیده می‌شود. اترط (اطرط)، در طومار جامع نقالی شاهنامه (۱۳۹۶: ۵۳) پسر طورنگ و نوه کورنگ است، کورنگ هم پسر جمشید از دختر مهرباب‌شاه کابلی است. طبق روایتی (نثر نقالی شاهنامه، ۱۳۹۷: ۴۵-۷۸) نام او اترد و پسر شَم سوار است که به دست کک کشته می‌شود. طبق روایت زیریری (۱۳۹۶، ج ۱: ۳۵۸) پسر شَم است و مادر او شهرنازبانو دختر کهراج ایلخانی است و به دست کک کهزاد کشته می‌شود (همان: ۶۱۶). طبق روایت طومار شاهنامه فردوسی (۱۳۸۱: ۹۲) هم نام او «اطرد»، پسر شَم و نوه طورک است که با شاهبانو دختر فریدون ازدواج می‌کند و از ازدواج آنان گرشاسب متولد می‌شود (همان: ۹۳) و سرانجام به دست کک کهزاد کشته می‌شود (همان: ۱۶۰).

اما موتیف پیمان‌بستن گرشاسب/ شَم با دیو سپید، موتیفی پرتکرار در شاهنامه‌های منشور است که البته در ملحقات نسخ مختلف شاهنامه فردوسی نیز دیده می‌شود. این روایت که در طومار شاهنامه فردوسی (۱۳۸۱، ج ۱: ۱۲۳ و ۱۲۴)، طومار کهن شاهنامه فردوسی (۱۳۷۴: ۱۵۸)، طومار نقالی شاهنامه، (۱۳۹۱: ۶۱)، طومار هفت‌لشکر (۱۳۷۷: ۵۴ و ۵۵)، نثر نقالی شاهنامه (۱۳۹۷: ۸۸) و شاهنامه نقالان (زیریری، ۱۳۹۶: ۸۴۵-۸۳۶) آمده، در زیرنویس‌های شاهنامه بروخیم و در چاپ دبیرسیاقی و برخی از چاپ‌های سنگی شاهنامه هم دیده می‌شود (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۴: ۵۷ و ۵۸). هم‌چنین، ر.ک: (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۵۹، ۷۳ و ۷۵؛ همو، ج ۱: ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۸ و ۲۹۹).

در این روایت، دیو سفید پسر ریمن است. این نسبت، در طومار نقالان زیریری هم آمده است (ر.ک: زیریری، ۱۳۹۶: ۶۴۴).

رستم و شغاد

(محمدمهدی مظلومزاده، ۱: ۷۴)

کلیت روایت، همان روایت فردوسی است؛ جز اینکه در این روایت، بهمن با همکاری شغاد نقشه قتل رستم را می‌کشد و سخنی از شاه کابل نیست. این روایت، در طومار کهن شاهنامه فردوسی (۱۳۸۱: ۷۷۵) و به‌طور خلاصه در نثر نقالی شاهنامه (۱۳۹۷: ۱۹۰) آمده است. این روایت ظاهراً برخاسته از منابعی چون تاریخ طبری (۱۳۷۵، ج ۲: ۴۸۴) و مروج الذهب مسعودی (۱۳۹۰، ج ۱: ۲۲۵) است که بهمن را قاتل رستم می‌دانند.

رستم و فیل گرشاسپی

(محمدرضا بلالیان، ۱: ۲۱۶)

در این روایت آمده است که گرشاسب فیلی داشت که هر از چند گاهی هوای هندوستان می‌کرد و دیوانه می‌شد و به کوچه و خیابان می‌زد و کسی جرئت نزدیک شدن به آن را نداشت. روزی رستم که کودک است، هیاهوی مردم را می‌شنود و بیرون می‌رود و خود را به فیل رسانده، خرطوم فیل را به دور دست چپش می‌پیچد و با دست راست، مشتی بر سر فیل می‌زند که مغزش از دماغش بیرون می‌ریزد.

این روایت، برگرفته از روایتی است که در دست‌نویس‌های لندن، لنینگراد، قاهره ۷۴۱، قاهره ۷۹۶، لیدن، پاریس، واتیکان، برلین، لندن ۸۴۱ و لنینگراد ۸۴۹ آمده است و الحاقی محسوب می‌شود (ر.ک: فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۱: ۲۷۵؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۸: ۱۶۵-۱۴۷). این روایت، از طریق همین دست‌نویس‌های شاهنامه و نسخی که از روی آن‌ها برداشته شده است، به شاهنامه‌های منشور راه یافته است (ر.ک: هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۱۴۹ و ۱۵۰؛ طومار جامع نقالی شاهنامه، ۱۳۹۶: ۱۵۴؛ شاهنامه هفت‌لشکر، ۱۴۰۰: ۲۳۸؛ شاهنامه نقالان، ۱۳۹۶: ۱۲۹۸-۱۲۹۵).

رستم و بیریان

(مرادعبلی، ۱: ۲۱۷)

در این روایت آمده است که روزی زال و رستم و دیگر سرداران در بارگاه منوچهر نشسته بودند که قاصدی از جانب سلطان هندوستان وارد می‌شود و می‌گوید که جانوری به نام ببر بیان در دریای هندوستان پیدا شده است که هر یک ماه یکبار در ساحل ظاهر می‌شود و گاو و گوسفندان زیادی را می‌بلعد. منوچهرشاه از پهلوانان می‌پرسد که چه کسی حاضر به رفتن به هندوستان و کشتن ببر بیان است. رستم پاسخ مثبت می‌دهد اما زال مخالفت می‌کند و خود به این مأموریت می‌رود. رستم هم ناشناس همراه با گودرز به هندوستان می‌رود و سرانجام، خود او ببر بیان را با ترفندی می‌کشد.

این روایت در برخی دست‌نویس‌های شاهنامه، از جمله نسخه موزه بریتانیا به شماره 2926 or. (مورخ ۱۲۴۶ تا ۱۲۴۹ هـ.ق.)، فرامرنامه (ر.ک: هفت منظومه حماسی، ۱۳۹۷: ۲۲۴ و ۲۲۵) و شیرنگ‌نامه (ر.ک: صفا، ۱۳۸۳: ۳۲۳) وارد شده و گاهی به صورت مستقل هم کتابت شده است و سپس به شاهنامه‌های منشور عصر صفوی و قاجار راه یافته است (از جمله، ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۴۲۶؛ هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۱۵۳؛ طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۳۰۴).

رستم و دیو غواص

(محمّدقی لطفی، ۱: ۲۲۱)

در این روایت آمده است که پس از به دنیا آمدن بانوگشسب، رستم به طرف مازندران می‌رود و عاشق دختر عابدی می‌شود و با او ازدواج می‌کند. رستم روزی در مازندران در حال شکار است که در برابرش دیوی پدیدار می‌شود. رستم به دنبال دیو اسب می‌تازد و چهل روز دیو را تعقیب می‌کند. در روز چهارم، در کنار چشمه‌ای به خواب می‌رود که دیو ظاهر می‌شود و رخس را به آب می‌اندازد. رستم با کمندانداختن در آب سعی در نجات دادن رخس دارد که ناگهان دیو از پشت سرش ظاهر می‌شود و خود او را هم در آب می‌اندازد و می‌رود. عده‌ای صیّاد مغربی از آنجا می‌گذرند و رستم و رخس را از آب بیرون می‌کشند، سرانجام رستم غواص دیو و زنش را می‌کشد و پسر پادشاه مغرب را از دست آنان می‌رهاند و به نزد پدرش می‌برد.

این روایت برگرفته از جهانگیرنامه است (ر.ک: مادح، ۱۳۸۰: ۳۳-۲۶) و از همین طریق به شاهنامه‌های منشور هم راه یافته است (از جمله، ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۴۷۴ و ۴۷۵؛ هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۲۰۲ و ۲۰۳؛ طومار جامع نقالی شاهنامه، ۱۳۹۶: ۲۲۲-۲۱۹؛ شاهنامه هفت‌لشکر، ۱۴۰۰: ۳۲۰ و ۳۲۱؛ نثر نقالی شاهنامه، ۱۳۹۷: ۱۵۲ و ۱۵۳).

مغفر دیو سفید

(از مراد عبدلی، ۱: ۲۲۹)

در این روایت آمده است که پس از نبرد رستم و دیو سپید و کشته‌شدن دیو، طوس در جمع پهلوانان به طعنه می‌گوید که رستم دیو را در خواب کشته است. گودرز پهلوانان را به محلّ نبرد می‌برد و با نشان دادن صحنه نبرد، به همه اثبات می‌کند که بین رستم و دیو سپید نبردی سخت شکل گرفته است. در پایان، گودرز از کاسه سر دیو سپید مغفری برای رستم درست می‌کند.

ماهوان در پژوهشی، با بررسی ۱۳۳ نگاره از مغفر رستم در شاهنامه، به این نتیجه رسیده است که مغفری با دو شاخ (شبه کاسه سر دیو) تنها در نسخ سده نهم هجری به بعد دیده می‌شوند و در نسخ سده هشتم و پیشتر، رستم تنها کلاه‌خودی آهنی بر سر دارد. به نظر می‌رسد که این داستان از برساخته‌های داستان‌سرایان سده نهم هجری باشد (ر.ک: ماهوان، ۱۳۹۶). در طومار شاهنامه فردوسی آمده است که رستم پس از کشتن دیو سپید، سر او را می‌برد و کمی جلوتر، این روایت آمده است که گودرز رستم را به چادر خود می‌برد و مغفری را که از سر دیو سپید ساخته است، بر سر او می‌گذارد (طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۳۹۱-۳۸۰). در هفت‌لشکر نیز به مغفر رستم که از کاسه سر دیو سپید ساخته شده، اشاره شده است: «چون چشم سیه‌رنگ بر خفتان ببر بیان و کله پدرش که بر سر رستم بود افتاد، بند از بند و پیوند از پیوندش به لرزه درآمد» (هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۳۰۰؛ همچنین، ر.ک: آیدنلو، ۱۳۹۹: ۸۲-۶۷).

زندگی امیرگودرز

(مرادعبدلی، ۱: ۲۳۰)

در این روایت، کشواد به قهر از پدرش کاوه، به جایی دوردست می‌رود و در روستایی با دختری ازدواج می‌کند. لشکر تورانیان در مسیر حمله به ایران، به آن روستا حمله می‌کنند، اهالی ده را می‌کشند، اموال آنان را غارت می‌کنند و کشواد را هم در بند می‌کشند. در این میان، همسر کشواد با بچه‌ای در شکم به جنگلی فرار می‌کند و همان‌جا وضع حمل می‌کند. خبر این ماجرا که به گوش منوچهر می‌رسد، بهرام (برادر کشواد) را با سپاهی برای آبادکردن مجدد روستا، و رهاکردن کشواد از بند گسیل می‌کند. بهرام در میان راه به همسر برادر و پسرش برمی‌خورد و آن‌ها را با خود به روستا می‌برد. اما شبی بهرام از روی مستی در مقابل طفل شیرخواره با همسر کشواد همبستر می‌شود. پس از آن از عمل خود پشیمان می‌شود و برای مخفی نگاه‌داشتن عمل بدش، قصد جان مادر و فرزند را می‌کند اما زن شبانه می‌گریزد و طفل را در شکاف کوهی پنهان می‌کند و خود را در مقابل چشمان بهرام که او را تعقیب می‌کند، می‌کشد. تورانیان نوزاد را پیدا می‌کنند و به نزد ویسه می‌برند، ویسه نام نوزاد را کودرز می‌گذارد و خود او را تربیت می‌کند. در نبردی میان ایران و توران، کودرز به سپاه ایران حمله می‌کند و بهرام را با خشم فراوان می‌کشد، سروشی به کشواد می‌گوید که این کودرز فرزند توست و بهرام را به جرم خیانت به همسرت کشت. کشواد، کودرز را به سپاه ایرانیان می‌برد و نبرد به سود ایرانیان به پایان می‌رسد.

این روایت، با اندکی اختلاف در طومار شاهنامه فردوسی، مشکین‌نامه و شاهنامه نقّالان آمده است (ر.ک: طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۱۱۴-۸۶؛ مشکین‌نامه، ۱۳۸۶: ۴۰-۳۵؛ زریری، ۱۳۹۶: ۵۲۷-۴۸۰). با این اختلاف

که در این سه منبع، کودرز ابتدا در جنگل بزرگ می‌شود و سپس ویسه او را تربیت می‌کند. در روایت سعیدی و زیری به جای کشواد، قارن پدر کودرز معرفی شده و در مشکین‌نامه، پدر کودرز کاوک است.

روایت ششم رستم و حضرت سلیمان و حضرت علی (ع)

(داود کریمی، ۲: ۱۲۶)

در این روایت آمده است که: «مردم می‌گویند سلیمان و کیخسرو در یک عهد بودند». جعفری قنوتی، در کتاب شاهنامه هفت‌لشکر می‌گوید: «[نقالان] گاهی داستانی جدید، با حضور شخصیت‌های سامی و اسلامی به داستان‌های کهن افزوده‌اند، مانند داستان سلیمان و دعوت او از کیخسرو برای اسلام‌آوردن» (ر.ک: شاهنامه هفت‌لشکر، ۱۴۰۰: ۳۸). اما، باید گفت که: «هم‌عصر بودن و منازعه کیخسرو و سلیمان، داستان جدیدی نیست و در تواریخی چون سنی ملوک‌الأرض و الأنبیاء، احیاء الملوک و تاریخ بناکتی نقل شده است (ر.ک: حمزه‌بن حسن اصفهانی، ۱۳۴۶: ۳۳؛ سیستانی، ۱۳۴۴: ۴ و ۵؛ بناکتی، ۱۳۴۸: ۳۲)» (ر.ک: ارژنگی، ۱۴۰۱).

جمشید جم و ضحاک میرآخور

(محمدمهدی مظلوم‌زاده، ۳: ۱۸)

در این روایت آمده است که ضحاک و پدرش میرآخور جمشید بودند. این روایت برگرفته از شاهنامه‌های منشور است (از جمله، ر.ک: زیری، ۱۳۹۶: ۱۲۴).

اختراع تیر و کمان

(مراد عبدلی، ۳: ۳۸)

در این روایت اشاره شده است که سلم و تور از دختران ضحاک هستند. طبق روایت شاهنامه نقالان زیری (۱۳۹۶: ۲۴۸-۲۱۸)، شهرناز و ارنواز دختران ضحاک هستند و از ازدواج آنان با فریدون، سلم و تور متولد می‌شوند. در مجمل‌التواریخ و القصاص (۱۳۱۸: ۲۷) درباره مادر سلم و تور دور روایت نقل شده است که بر اساس یکی از روایت‌ها، وی دختر ضحاک است (همچنین، ر.ک: قنوتی، ۱۳۹۶: ۳۹).

در این روایت به چاچ کمان‌ساز هم اشاره شده است. داستان چاچ کمان‌ساز به‌طور مفصل در شاهنامه‌های منشور نقل شده است؛ (ر.ک: طومار شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۱: ۱۱۶؛ زیری، ۱۳۹۶: ۳۸۲؛ نثر نقالی شاهنامه، ۱۳۹۷: ۶۹).

نتیجه‌گیری

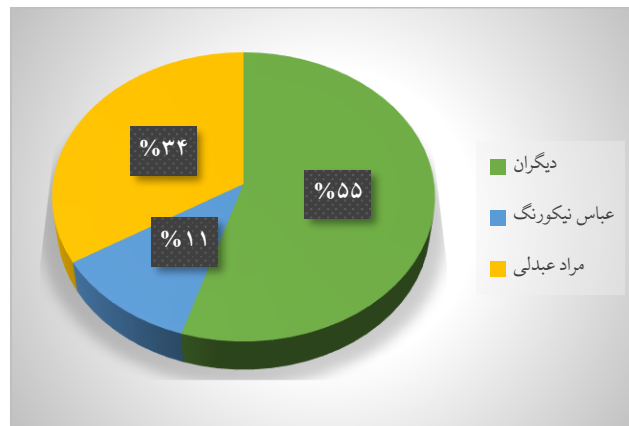
در این مقاله، در مجموع تعداد ۴۰۵ روایت، در ذیل سه دسته‌بندی: ۱. روایات با پیشینه مکتوب؛ ۲. روایات با پیشینه شفاهی؛ ۳. روایات غیر حماسی غیر مرتبط بررسی شد. تعداد ۲۲۴ روایت (۱۲۳۶۸ سطر) در دسته نخست قرار گرفت، تعداد ۱۰۲ روایت (۳۳۶۲ سطر) در دسته دوم، و تعداد ۷۹ روایت (۲۱۵۸ سطر) در دسته سوم. بدین ترتیب، بر اساس تعداد سطرهای روایات، ۶۹ درصد کل روایات این مجموعه، روایات با پیشینه مکتوب بودند، ۱۹ درصد روایات با پیشینه شفاهی، و ۱۲ درصد روایات غیر حماسی غیر مرتبط.

چنان‌که در نمودار شماره یک نیز مشاهده شد، ۵۵ درصد کل روایات این مجموعه، از یک راوی (مراد عبدلی)، ۱۱ درصد آن از راوی‌ای دیگر (عباس نیکورنگ)، و ۳۴ درصد باقی روایات، از راویان متعدد دیگری است که در جدول‌ها مشاهده شد. ۴۳ درصد از مجموع روایات با پیشینه مکتوب، متعلق به مراد عبدلی، ۱۴ درصد متعلق به عباس نیکورنگ، و ۴۳ درصد متعلق به دیگر راویان است. این تناسب‌ها، در روایات با پیشینه شفاهی به طرز معناداری تغییر می‌کند؛ ۶ درصد از کل روایات با پیشینه شفاهی، متعلق به مراد عبدلی، ۴ درصد متعلق به عباس نیکورنگ، و ۹۰ درصد باقی روایات، از راویان متعدد دیگر است. این درصدها نشان می‌دهند که عمده روایاتی که مراد عبدلی و عباس نیکورنگ نقل کرده‌اند (یعنی حدود ۶۶ درصد از مجموع کل روایات)، دارای پیشینه مکتوب هستند و احتمالاً، این دو راوی روایات خود را از روی متون مکتوب نوشته و برای درج در مجموعه فردوسی نامه ارسال کرده‌اند. بدین ترتیب، بعید نیست که آن ۱۰ درصد روایات دیگر این دو راوی نیز که پیشینه مکتوبی برای آن‌ها پیدا نکردیم، دارای پیشینه مکتوب باشند و از روی متنی مکتوب رونویسی شده باشند.

نمودارها

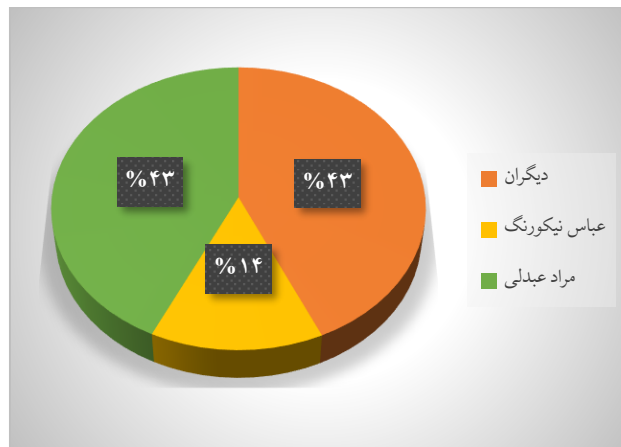
نمودار شماره ۱:

کلّ روایات (روایات سنددار و روایات بی سند بر اساس تعداد سطرهای روایت)



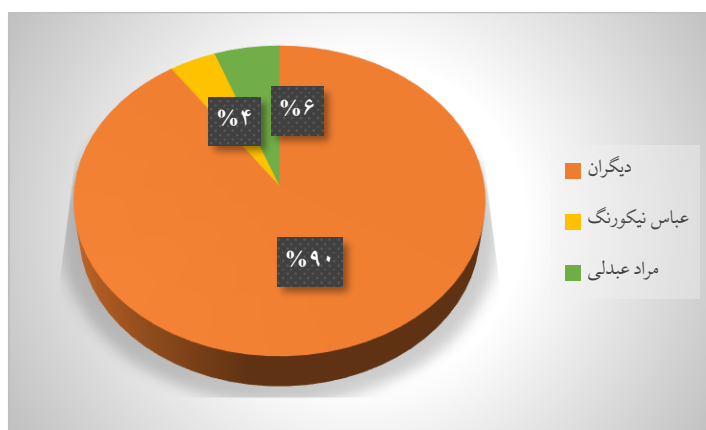
نمودار شماره ۲:

روایات با پیشینه مکتوب بر اساس تعداد سطرهای روایت



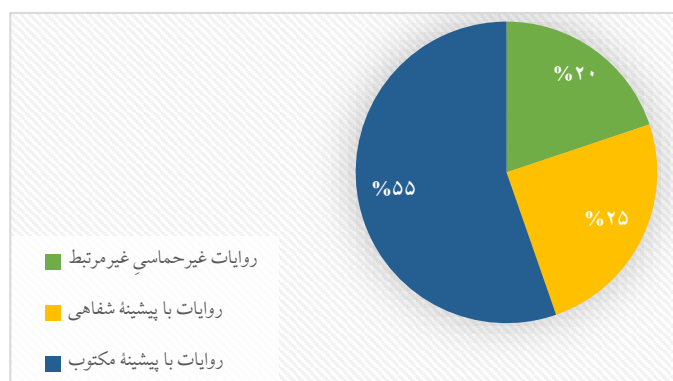
نمودار شماره ۳:

روایات با پیشینه شفاهی بر اساس تعداد سطرهای روایت



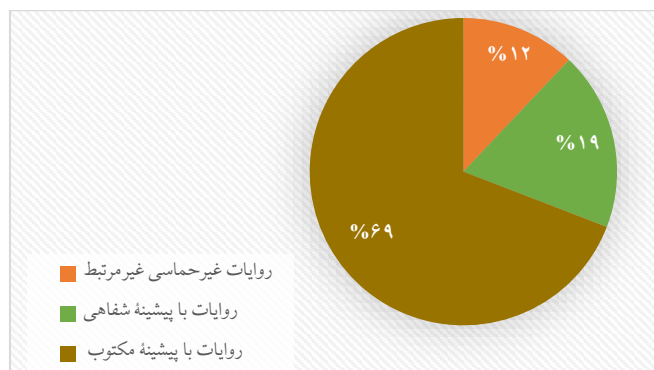
نمودار شماره ۴:

تعداد کل روایات با پیشینه مکتوب، با پیشینه شفاهی و روایات غیرحماسی غیرمرتبط



نمودار شماره ۵:

کلّ روایات با پیشینه مکتوب، با پیشینه شفاهی و روایات غیر حماسی غیر مرتبط بر اساس تعداد سطرهای روایت



جدول‌ها

جدول شماره ۱: روایات با پیشینه مکتوب

روایت	روایت	روایت	روایت	روایت
فردوسی و چوپان ۱	عروسی دختر رستم ۳	رستم و کی‌کاوس	آمدن کیخسرو به ایران	خواستگاری کی‌کاوس از سودابه ۲
فردوسی و چوپان ۳	عروسی دختر رستم ۴	رستم و دیو سفید	آمدن کیخسرو به ایران ۶	کیارش و سهراب
فردوسی و چوپان ۲	عروسی دختر رستم ۵	رستم و دیو سفید ۲	ضحاک ماردوش	مادر سیاوش
مانند سنان گیو در جنگ پشن	رستم و اشکبوس	رستم و دیو سفید ۳	ضحاک ماردوش ۲	مادر سیاوش ۲
مانند سنان گیو در جنگ پشن ۲	رستم و اشکبوس ۲	رستم و دیو سفید ۴	ضحاک ماردوش ۳	مادر سیاوش ۴
فردوسی و خلیفه مسلمین	رستم و اشکبوس ۳	رستم و رخس	کار نیکوکردن از پرکردن است	تولد و کودکی سیاوش
شاکوچی و ماکوچی	رستم و کک کوهزاد	رستم و رخس ۲	کار نیکوکردن از پرکردن است ۲	گذشتن سیاوش از آتش
فردوسی در خواب دختر سلطان	رستم و کک کوهزاد ۲	رستم و رخس ۳	پادشاهی کیومرث	گذشتن سیاوش از آتش ۲
رستم در خواب فردوسی	رستم و کک کوهزاد ۳	رستم و کی‌کاوس	سیامک و دیو سیاه	گذشتن سیاوش از آتش ۳

روایت	روایت	روایت	روایت	روایت
روایت	پیدایش آتش و جشن سده	رستم و دیو سفید	رستم و کک کوهزاد ۴	رستم در خواب فردوسی ۳
ازدواج با فرنگیس ۲	پیدایش آتش و جشن سده ۲	رستم و دخترش ۳	رستم و کک کوهزاد ۵	رستم در خواب فردوسی ۴
ازدواج با جریره ۳	شهرنشینی	رستم و دخترش ۴	نبرد رستم و اسفندیار	رستم در خواب فردوسی ۶
سیاوش و آژنگ وزیر	کشف آهن	رستم و افراسیاب	نبرد رستم و اسفندیار ۲	کیفیت مرگ زواره
خون سیاوش	طهمورث دیوبند	رستم و افراسیاب ۳	رستم و ترنج اسفندیار	رستم در خواب فردوسی ۷
خون سیاوش ۲	کشف نمک	جنگ رستم و کک کوهزاد	رستم و ترنج اسفندیار ۲	جنگش با دیو سفید
خون سیاوش ۳	بلیان و لطیف	جنگ رستم و کک کوهزاد ۲	رستم و فیل گرشاسبی	نبرد گرشاسب با کوه آهن‌ریا
خون سیاوش ۴	جمشید جم و ضحاک میرآخور	جنگ رستم و کک کوهزاد ۳	رستم و ببر بیان	نبرد گرشاسب با کوه آهن‌ریا ۲
خون سیاوش ۵	ضحاک کولی	جنگ رستم و کک کوهزاد ۴	رستم و غواص دیو	سام و کودکی زال
کودکی کیخسرو	خروس سفید و طلسم ضحاک	رستم و حضرت سلیمان و حضرت علی ۶	جنگ رستم و دیو سفید	زال و سیمرغ
کودکی کیخسرو ۲	وزیر ضحاک و کولی‌ها	رستم و حضرت سلیمان و حضرت علی ۱۰	مغفر دیو سفید	زال و سیمرغ ۲
کودکی کیخسرو ۳	شیطان و ضحاک	رستم و حضرت سلیمان و حضرت علی ۱۲	زندگی امیر گودرز	زال و سیمرغ ۳
کودکی کیخسرو ۴	ضحاک بیدادگر و کاوه آهنگر	رستم و حضرت سلیمان و حضرت علی ۱۵	زندگی امیرگودرز ۲	زال و سیمرغ ۴
کودکی کیخسرو ۵	کودکی فریدون	سه خصلت رستم	مرگ بهرام علم‌دار	رستم و شغاد
کودکی کیخسرو ۶	فریدون گاودابه	داستان مرگ رستم	امیرگیو	رستم و سهراب
آوردن کیخسرو از توران	فریدون گاو‌سوار	داستان مرگ رستم ۲	بیژن و منیژه	رستم و سهراب ۴
آوردن کیخسرو از توران ۲	گاو‌سر فریدونی	داستان مرگ رستم ۳	بیژن و منیژه ۲	رستم و سهراب ۲

روایت	روایت	روایت	روایت	روایت
رستم و سهراب ۳	بیژن و منیژه ۳	داستان مرگ رستم ۴	اختراع تیر و کمان	آوردن کیخسرو از توران ۳
رستم و سهراب ۴	نبرد رستم و اسفندیار	اسم‌گذاری رستم	تولد سلم و تور و ایرج	آوردن کیخسرو از توران ۴
رستم و سهراب ۵	رستم و اسفندیار	زال و سیمرغ	تولد سلم و تور و ایرج ۲	آوردن کیخسرو از توران ۵
رستم و سهراب ۶	رستم و اشکبوس ۳	زال و سیمرغ ۳	رستم و نوذر	آوردن کیخسرو از توران ۶
رستم و سهراب ۷	رستم و اسفندیار ۳	زال و سیمرغ ۴	اسفندیار یاغی	آوردن کیخسرو از توران ۷
رستم و برزو	رستم و اسفندیار ۴	زال و سیمرغ ۵	بستن مالیات بر زابلستان	آوردن کیخسرو از توران ۸
رستم و برزو ۲	رستم و تولد سهراب	زال و رستم	تسلط افراسیاب بر ایران	آوردن کیخسرو از توران ۹
رستم و برزو ۳	رستم و اشکبوس	زال و رستم ۲	آوردن کیتباد از البرزکوه	تصرف دژ بهمن
رستم و برزو ۴	رستم جهان‌پهلوان و رستم کله‌دست	پیری زال	آوردن کیتباد از البرزکوه ۲	تصرف دژ بهمن ۲
رستم و برزو ۵	رستم و تهمینه	بهمن و فرامرز	آوردن کیتباد از البرزکوه ۳	نبرد یازده‌رخ
رستم و برزو ۶	رستم و اکوان دیو	آذربرزین و بهمن	کی‌کاوس و ادعای خدایی	کودکی فرود
فرامرز	رستم و اکوان دیو ۲	آذربرزین و بهمن ۲	کی‌کاوس و ادعای خدایی ۲	کشته‌شدن فرود
آذربرزین و بهمن	رستم و اکوان دیو ۳	آذربرزین و بهمن ۳	کی‌کاوس و ادعای خدایی ۳	کشته‌شدن فرود ۲
آذربرزین و بهمن ۲	رستم و مرد چوپان	کی‌کاوس و ادعای خدایی	کی‌کاوس و ادعای خدایی ۴	کشته‌شدن فرود ۳
آذربرزین و بهمن ۳	رستم و مرد چوپان ۲	سوغ سیاوش	لشکرکشی کی‌کاوس به مازندران	کشته‌شدن افراسیاب به دست کیخسرو
گم‌شدن رستم در خاک پریزادان	رستم و برزو	مرگ سیاوش	لشکرکشی کی‌کاوس به مازندران ۲	کشته‌شدن افراسیاب به دست کیخسرو ۴
تولد و عروسی دختر رستم	جنگ گشسب‌بانو با سهراب	سیاوش و کیخسرو	لشکرکشی کی‌کاوس به مازندران ۳	پادشاهی گشتاسب
عروسی دختر رستم	رستم و دخترش	برگ سیاوش	لشکرکشی کی‌کاوس به مازندران ۴	پادشاهی گشتاسب ۲

روایت	روایت	روایت	روایت	روایت
عروسی دختر رستم ۲	رستم و دخترش ۲	مادر سیاوش	خواستگاری کی کاوس از سودابه	روایت

جدول شماره ۲: روایات با پیشینه شفاهی

روایت	روایت	روایت	روایت	روایت
بازیگوشی فردوسی	کیارش تیرانداز و حکومت آذربایجان	دختر چوپان و فرخ پسر گودرز	مرگ سهراب و فریب شیطان ۳	تر و تازه ماندن جسد زال
کم هوشی فردوسی	رستم در خواب فردوسی ۷	رستم و فیل	مرگ سهراب و فریب شیطان ۴	تر و تازه ماندن جسد زال ۲
عوض کردن دختر فردوسی با پسر چوبتراش	فردوسی و افراسیاب	رستم و شیردخت چادر نشین	مرگ سهراب و فریب شیطان ۵	بهمن و فرامرز ۲
عوض کردن دختر فردوسی با پسر چوبتراش ۲	فردوسی و مرد خشت زن	زور رستم	مرگ سهراب و فریب شیطان ۶	سروش و کیخسرو ۲
مشاعره فردوسی و دخترش	فردوسی و آسیابان	رستم و افراسیاب ۲	مرگ سهراب و فریب شیطان ۸	سروش و کیخسرو ۳
فردوسی و حضرت علی (ع)	گرشاسب و سیمرغ	رستم و مولای متقیان	مرگ سهراب و فریب شیطان ۹	آرداوازد و کوه ماسیس
فردوسی و حضرت علی (ع) ۲	سام و کوه آهن ربا	رستم و مولای متقیان ۲	مرگ سهراب و فریب شیطان ۱۱	خون سیامک
فردوسی و مرد احمدق	سام و کوه آهن ربا ۲	رستم و مولای متقیان ۳	مرگ سهراب و فریب شیطان ۱۲	پسر ایرج
فردوسی و چوپان	مرگ زال	رستم و مولای متقیان ۴	مرگ سهراب و فریب شیطان ۱۳	پسر ایرج ۲
فردوسی و چوپان ۲	رستم و کوه آهن ربا	رستم و مولای متقیان ۵	مرگ سهراب و فریب شیطان ۱۴	رستم و فرزندان نوذر
حوادث پس از مرگ سیاوش	رستم و شغاد ۲	رستم و مولای متقیان ۶	رستم و مردم این دوره	کیتباد در زندان تورانیان

روایت	روایت	روایت	روایت	روایت
غایب‌شدن کیقباد	رستم و مردم این دوره ۲	رستم و مولای متقیان ۷	رستم و شغاد ۴	فردوسی و چوپان ۳
کی‌کاوس در چنگ تورانیان	رستم و مردم این دوره ۳	رستم و مولای متقیان ۸	نریمان و بهمن	شاهها توگلی و گل به پیشت دسته
نبرد کی‌کاوس با اژدها	رستم و مردم این دوره ۴	رستم و حضرت سلیمان و حضرت علی (ع)	سرگذشت هژیر فرزند رستم	کاسه یشم را تماشا کن
شیرزاد و دیو یک‌چشم	رستم و مردم این دوره ۵	رستم و حضرت سلیمان و حضرت علی (ع) ۲	دختر رستم و پهلوان خوش‌سیما	فردوسی در خواب دختر سلطان
مادر سیاوش ۳	رستم و مردم این دوره ۶	رستم و حضرت سلیمان و حضرت علی (ع) ۳	رستم و خاقان چین	فردوسی و پسر وزیر
جوشیدن خون سیاوش	زال و سیمرغ ۲	رستم و حضرت سلیمان و حضرت علی (ع) ۴	رستم و طوس	فردوسی و تنگی قافیه
جوشیدن خون سیاوش ۲	جوانی زال و پیش‌آمدها	رستم و حضرت سلیمان و حضرت علی (ع) ۵	اسفندیار و دیو دوازده‌سر	فردوسی و تنگی قافیه ۲
	جوانی زال و پیش‌آمدها ۲	مرگ سهراب و فریب شیطان	رستم و شبان مازندرانی	فردوسی و تنگی قافیه ۳
	زال و چوب‌گز	مرگ سهراب و فریب شیطان ۲	رستم و دیو دوسر	رستم در خواب فردوسی ۲
	سه کمر بسته	مرگ سهراب و فریب شیطان ۷	جنگ رستم و دیو سفید ۲	رستم در خواب فردوسی ۵

جدول شماره ۳: روایات غیرحماسی غیرمرتبط

روایت	روایت	روایت	روایت	روایت
زنجیر عدل	کاوه آهنگر و زن پارسا	جام گیتی نما ۴	رستم و جای‌ها ۱۴	جای زندگی رستم و زال

روایت	روایت	روایت	روایت	روایت
زنجر عدل ۲	کاوه آهنگر وزن پارسا ۲	دست کم یا دست جمع	رستم و جای‌ها ۱۵	رستم و جای‌ها
زنجر عدل ۳	بهرام گور و نمک	دست کم یا دست جمع ۲	رستم و جای‌ها ۱۶	رستم و جای‌ها ۲
زنجر عدل ۴	بهرام گور و مرد مالدار	دست کم یا دست جمع ۳	رستم و جای‌ها ۱۷	رستم و جای‌ها ۳
زور که بیاید خر مالا می‌شود	برگشتن نیت شاه	دست کم یا دست جمع ۴	خون سیاوش	رستم و جای‌ها ۴
زور که بیاید خر مالا می‌شود ۲	برگشتن نیت شاه ۲	دست کم یا دست جمع ۵	ملاقات با کیخسرو	رستم و جای‌ها ۵
زور که بیاید خر مالا می‌شود ۳	خسرو پرویز	حوادث و پایان زندگی کیخسرو	ملاقات با کیخسرو ۲	رستم و جای‌ها ۶
وجه تسمیه گوربخیل	غایب‌شدن کیخسرو ۷	غایب‌شدن کیخسرو ۵	غایب‌شدن کیخسرو ۳	غایب‌شدن کیخسرو
زور که بیاید خر مالا می‌شود ۴	انوشیروان و فرمانروای اصفهان	حوادث و پایان زندگی کیخسرو ۲	ملاقات با کیخسرو ۳	رستم و جای‌ها ۷
وجه تسمیه خریزه و هندوانه	انوشیروان و پیرمرد	حوادث و پایان زندگی کیخسرو ۳	چرخ نخریسی	رستم و جای‌ها ۸
وجه تسمیه خریزه و هندوانه ۲	انوشیروان و هیزم‌فروش	حوادث و پایان زندگی کیخسرو ۴	سروش و کیخسرو	رستم و جای‌ها ۹
وجه تسمیه خریزه و هندوانه ۳	انوشیروان و تعبیر خواب	حوادث و پایان زندگی کیخسرو ۵	سروش و کیخسرو ۴	رستم و جای‌ها ۱۰
وجه تسمیه خریزه و هندوانه ۴	قضا و قدر	حوادث و پایان زندگی کیخسرو ۷	جام گیتی‌نما	رستم و جای‌ها ۱۱
درخت مقدس	خدا چه می‌خورد چه می‌پوشد	حوادث و پایان زندگی کیخسرو ۸	جام گیتی‌نما ۲	رستم و جای‌ها ۱۲
عروسی کیخسرو با گل آفتاب	سحرخیزی	حوادث و پایان زندگی کیخسرو ۹	جام گیتی‌نما ۳	رستم و جای‌ها ۱۳
	غایب‌شدن کیخسرو ۸	غایب‌شدن کیخسرو ۶	غایب‌شدن کیخسرو ۴	غایب‌شدن کیخسرو ۲

پی‌نوشت‌ها

۱. از قید «کمابیش» بدین جهت استفاده می‌کنیم که برخی روایاتی که به دست انجوی شیرازی رسیده، تکراری بوده و او تنها روایت کامل را نقل کرده و در پانوشت اسامی روایان دیگر آن روایت را نقل کرده است و گاهی تفاوت‌های آن‌ها را در چند سطر متذکر شده است. ما این خرده‌روایات را در محاسبات خود وارد نکردیم.
۲. «ادبیات عامه» و «ادبیات شفاهی»، در ایران تعاریف دقیقی ندارند. عمده پژوهش‌های این حوزه، بر پایه گفتارهای پژوهش‌گران غربی و نظریه‌ها و تعاریف آن‌ها شکل گرفته است. در دانشنامه بریتانیکا، دو مدخل وجود دارد که نباید با هم خلط شوند؛ یکی «oral tradition» (اخبار شفاهی) یا «folk literature» (ادبیات عامه) است و دیگری «oral literature» (ادبیات شفاهی). «اخبار شفاهی»، فرهنگ توده (علوم و باورهای عامیانه) تمدن‌هاست که زبان نوشتاری ندارد. به صورت شفاهی و در قالب شعر، داستان، ترانه و ... منتقل می‌شود. اما «ادبیات شفاهی» شکل بیان ادبیات در جوامعی است که خط ندارند. اصطلاح «ادبیات شفاهی» خالی از تناقض نیست؛ چراکه واژه «Litarature» از ریشه لاتین «Littera» گرفته شده است که به معنی «Letter» (نامه) است.

نکته مهمی که در دانشنامه بریتانیکا ذکر شده، این است که می‌گوید: «اغلب تشخیص اینکه داستانی از فرهنگ شفاهی توده گرفته شده است یا اینکه داستانی ادبی و مکتوب وارد فرهنگ توده شده و سپس از کشیش، معلم یا پزشکی دوباره شنیده شده و وارد ادبیات عامه شده و با آن، مانند دیگر داستان‌های عامیانه برخورد شده باشد، دشوار است» (Britannica: Folk Literature). این به این معنی است که تشخیص این‌که داستانی ادبی با منبع مکتوب، دوباره وارد فرهنگ توده شده و به صورت شفاهی نقل شده باشد، امکان‌پذیر است. درست مانند داستان‌های شاهنامه که از منابع مکتوب، و عمدتاً در دوره صفویان، دوباره وارد فرهنگ توده شده و توسط نقالان، برای مردم بازگو شده‌اند و سپس به شکل روایات شفاهی، جمع‌آوری شده و در مجموعه‌ای با عنوان «فردوسی‌نامه»، تحت عنوان روایات عامیانه و شفاهی شاهنامه منتشر شده‌اند. اگر شخصی، داستانی از شاهنامه فردوسی، یا هر متن حماسی مکتوب دیگری را با لحن عامیانه برای دیگران تعریف کند و شخص دیگری، یا خود او، همان گفته‌ها را با همان شکل عامیانه دوباره مکتوب کند، آیا متنی را که به وجود آمده، باید متعلق به حوزه ادبیات عامیانه و ادبیات شفاهی بدانیم؟ در اینجا آن شخص تنها متنی متعلق به ادبیات رسمی را به لباس ادبیات عامه درآورده است. این داستان‌ها، با هر لحن و بیانی که

نقل شوند و به هر شکلی که بازگو شوند، باز هم متعلق به حوزه و ژانر ادبیات حماسی هستند. باین حال، در مجموعه «فردوسی نامه»، تعداد اندکی از روایات شفاهی و عامیانه هم وجود دارد. روایات موجود در مجموعه فردوسی نامه را به دو دسته اصلی تقسیم کرده‌ایم: ۱. روایات با پیشینه مکتوب؛ ۲. روایات شفاهی. با نگاهی به روایات موجود در هر دسته، به سادگی متوجه می‌شویم که روایاتی که آن‌ها را شفاهی می‌دانیم و پیشینه مکتوبی برای آن‌ها نیافته‌ایم، عموماً کوتاه هستند و برای نقل بین عامه مردم، پیر و جوان، مناسب هستند. اما روایات با پیشینه مکتوب، بسیار طولانی هستند و مناسب نقل به وسیله مردم کوچه و بازار نیستند. این روایات، همان روایاتی هستند که به لباس ادبیات عامیانه درآمده‌اند و البته در نقل آن‌ها از عنصر «کتابت» کمک گرفته شده است.

مهم‌ترین پرسش‌هایی که در این حوزه می‌توان مطرح کرد این است که آیا ادبیات شفاهی بر ادبیات مکتوب تقدّم زمانی دارد؟ و آیا بین ادبیات شفاهی و مکتوب، مرز مشخصی وجود دارد؟ شواهد موجود نشان می‌دهند که پاسخ این پرسش‌ها مثبت است. البته طبیعی و بدیهی است که با اختراع کاغذ و پیشرفت خط و گسترش دانش عمومی و بالطبع، گسترش ادبیات مکتوب، ادبیات شفاهی در روستاها و جاهای دورافتاده از بین نرفت و همچنان بین عامه مردم در جریان بود. اما باید این پرسش را مطرح کرد که این روند تا چه زمانی ادامه داشت؟ آیا ما می‌توانیم امروز ادعا کنیم که از زمان نگارش شاهنامه تا به امروز، در کنار متن مکتوب این اثر، روایتی شفاهی هم از آن وجود داشته و بین مردم شایع و رایج بوده است؟ برای شرح پاسخ این پرسش باید به چند مسأله توجه کرد. نخست اینکه بر اساس روایاتی که از شاهنامه فردوسی و دیگر متون حماسی بین مردم باقی مانده و آن را «طومارِ نقالی» می‌خوانند، می‌دانیم که مردم به کلّ متن شاهنامه علاقه‌ای نداشتند و بخش‌هایی از آن را نپسندیده‌اند و از چرخه نقل حذف کرده‌اند. بر اساس شواهد و مدارک موجود، عمده داستان‌های که بین مردم رایج بوده، داستان‌های مربوط به رستم (رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، نبرد با دیو سپید و...)، و چند داستان دیگر، از جمله داستان ضحاک، کاوه، سیاوش و بیژن و منیژه بوده است. پس در وهله اول، می‌توان با ظنّی قریب‌به‌یقین گفت که پس از مکتوب‌شدن شاهنامه فردوسی، این متن به صورت کامل در حوزه ادبیات شفاهی حضور نداشته و کسی کلّ این متن را برای انتقال به دیگران، به حافظه نسپرده است.

دوم اینکه مهم‌ترین عنصر ادبیات شفاهی و سینه‌به‌سینه، «زنجیره نقل» است. به طور ساده یعنی: «شخصی داستانی را بشنود، به خاطر بسپارد و آن را برای دیگری نقل کند و این روند، پیوسته ادامه

پیدا کند». حال، چند پرسش مطرح می‌شود. نخست اینکه آیا زمانی که ما متن مکتوبی از داستانی در دست داریم و در واقع این متن برای نخستین بار از راه «نوشتار» نقل شده است، می‌توانیم آن را وارد حوزه «ادبیات شفاهی» کنیم؟ پیش‌تر گفته شد که ادبیات شفاهی، به‌طور خلاصه یعنی: «شنیدن، به خاطر سپردن و نقل کردن» و ما در اینجا بخش نخست آن، یعنی: «شنیدن» را از چرخه حذف کرده‌ایم. دوم اینکه آیا متنی به این بزرگی را می‌توان به حافظه سپرد؟ به نظر می‌رسد که به حافظه سپردن چنین داستان بلندی کار دشواری است و عنصر کتابت و فن تولید کاغذ در کنار هم قرار گرفتند که این کار دشوار را برای انسان‌ها تسهیل کنند؛ و از همه مهم‌تر، آیا می‌توانیم ادعا کنیم که زنجیره نقل داستان‌های شاهنامه هیچ‌گاه قطع نشده است؟ لازمه تداوم ادبیات شفاهی، پیوستگی زنجیره نقل آن است، وگرنه خیلی زود داستان از حافظه‌ها پاک می‌شود و از بین می‌رود. در این مورد هم شواهد و مدارکی وجود دارد که زنجیره نقل داستان‌های شاهنامه بین مردم در دوره‌های مختلفی قطع شده و در آن میان، مردم داستان‌های مختلف دیگری چون سمک عیّار، داراب‌نامه، اسکندرنامه و ... را می‌شنیدند و به آن‌ها دل بسته بودند. در دوران‌های مختلف هم بسیاری از این روایات، که کمی با روایت فردوسی اختلاف داشتند، به‌صورت مکتوب بین راویان و نقّالان دست به دست می‌شدند. بدین ترتیب، روند «شنیدن، به خاطر سپردن و نقل کردن» کمی تغییر کرد و به «خواندن (در برخی موارد محدود همچنان شنیدن)، به خاطر سپردن خطوط اصلی داستان و نقل کردن» تبدیل شد و این روند تازه، این اجازه را به راویان می‌داد که هرگاه که بخواهند، بتوانند زنجیره نقل را که پیشتر گفتیم مهم‌ترین عنصر ادبیات شفاهی است، قطع کنند. اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهند که نقل داستان‌های شاهنامه در مجالس و محافل تقریباً از عصر صفوی رواج پیدا کرده و پیش از آن، نقّالی و قصه‌خوانی غالباً به داستان‌هایی چون سمک عیّار، اسکندرنامه، بختیارنامه و ... اختصاص داشته است و راویان تا آن دوره به‌ندرت به نقل شاهنامه می‌پرداختند (ر.ک: کامشاد، ۱۳۸۷: ۲۸ و ۲۹؛ حریری، ۱۳۶۶: ۱۱؛ زریری، ۱۳۹۶: ۳۴). حال چطور باید قطع زنجیره نقل داستان‌های شاهنامه را در این حدود پانصد سال توجیه کرد؟ جز اینکه این داستان‌ها به‌صورت مکتوب نقل می‌شدند و هرگاه مردم به شنیدن آن‌ها میل پیدا می‌کردند، هر نقّال یا راوی‌ای می‌توانست به متن داستان دست پیدا کند و آن را در مجلس خود نقل کند.

کتابنامه

- قرآن کریم. ترجمه بهاء‌الدین خرّمشاهی.
- آیدنلو، سجّاد. (۱۳۸۸). «مردم کدام فردوسی و شاهنامه را می‌پسندیدند؟ (بررسی تلقی‌های عامیانه درباره فردوسی و شاهنامه)». متن‌شناسی ادب فارسی. شماره ۴. صص ۷۸-۵۹.
- _____ . (۱۳۹۴). «برخی روایات نقالی و شفاهی در ملحقات نسخ و چاپ‌های شاهنامه». دوفصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه. سال ۳. شماره ۵. صص ۱۰۰-۵۰.
- _____ . (۱۳۹۹). نیم‌پخته ترنج. چاپ دوم. تهران: سخن.
- ارژنگی، کامران. (۱۳۹۸). الف. «خواجه نظام‌الملک طوسی و شاهنامه». بیهق‌نامه. سال دوم. شماره پنجم. تابستان. صص ۷۹-۸۶.
- _____ . (۱۳۹۸). ب. «شهریاری از دیار هند و سند: نکاتی درباره منظومه حماسی شهریارنامه». فصلنامه نقد کتاب ادبیات و هنر. سال دوم. شماره ۷ و ۸. صص ۱۹۲-۱۷۷.
- _____ . (۱۳۹۸). ج. «حکیم اسدی، سراینده شاهنامه اسدی و منظومه کُک کوهزاد». جشن‌نامه دکتر محمود مدبری. به کوشش نجمه حسینی سروری، علی جهانشاهی افشار و منوچهر فروزنده‌فرد. صص ۴۵-۲۹.
- _____ . (۱۳۹۹). بررسی و تحلیل منابع داستان‌های مشترک طومارهای جامع نقالی و شاهنامه فردوسی. رساله دکتری. به راهنمایی محمّدجعفر یاحقی و مشاوره محمود امیدسالار. دانشگاه فردوسی مشهد.
- _____ . (۱۴۰۰). «شاهنامه متثور یا طومار نقالی؟». گنج کهن. سال اول. شماره ۱ و ۲. صص ۴۹-۴۴.
- _____ . (۱۴۰۱). «نگاهی به شاهنامه هفت‌لشکر». پاژ. سال یازدهم. پیاپی ۴۶. صص ۴۲-۳۱.
- ارژنگی، کامران؛ یاحقی، محمّدجعفر. (۱۳۹۸). «خاقانی شروانی در شعر خود از روایت کدام شاهنامه بهره برده است؟». پژوهشنامه ادب حماسی. سال پانزدهم. شماره اول. پیاپی ۲۷. بهار و تابستان. صص ۷۳-۳۷.
- _____ . (۱۳۹۹). «بررسی برخی منابع مکتوب روایات زیریری در داستان‌های مشترک شاهنامه نقالان با شاهنامه فردوسی». زبان و ادب فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز). سال ۷۳. شماره ۲۴۲. صص ۸۴-۵۹.
- امیدسالار، محمود. (۱۳۹۸). جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی. چاپ دوم. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم. (۱۳۶۹). فردوسی‌نامه. چاپ سوم. تهران: علمی.
- بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داودبن تاج‌الدین ابوالفضل محمّدين محمّدين داود. (۱۳۴۸). تاریخ بناکتی. به کوشش جعفر شعار. چاپ نخست. تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی

حریری، ناصر. (۱۳۶۶). هنر و ادبیات امروز. گفت‌و شنودی با پرویز ناتل خانلری و سیمین دانشور. بابل: کتابسرای بابل.
حمزه‌بن حسن اصفهانی. (۱۳۴۶). تاریخ پیامبران و پادشاهان (سنی ملوک الأرض و الأنبياء). ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

خاقانی، افضل‌الدین بدیل. (۱۳۸۸). دیوان. تصحیح ضیاء‌الدین سجادی. چاپ نهم. تهران: زوآر.
خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۸). گل رنج‌های کهن. به کوشش علی دهباشی. چاپ نخست. تهران: ثالث.
خواجہ نظام‌الملک، ابوعلی حسن طوسی. (۱۳۴۷). سیرالملوک. تصحیح هیوبرت دارک. چاپ دوم. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
زریری اصفهانی، مرشدعباس. (۱۳۹۶). شاهنامهٔ نقّالان. ویرایش جلیل دوستخواه. چاپ نخست. تهران: ققنوس.
سیستانی، ملک‌شاه حسین. (۱۳۴۴). احیاءالملوک. به‌اهتمام منوچهر ستوده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
شاهنامهٔ هفت‌لشکر. (۱۴۰۰). به کوشش محمد جعفری قنواتی و زهرا محمدحسینی. چاپ نخست. تهران: خاموش شوالیه، ژان. (۱۳۸۴). فرهنگ نمادها. ترجمه سودابه فضائلی. چاپ دوم. تهران: جیحون.
شهمردان‌بن ابی‌الخیر. (۱۳۶۲). زهت‌نامهٔ علائی. به کوشش فرهنگ جهان‌پور. تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۱). مقدمه بر داراب‌نامه. اثر مولانا محمد بیغمی. به کوشش ذبیح‌الله صفا. چاپ دوم. تهران: علمی و فرهنگی.
طبری، محمدبن جریر. (۱۳۷۵). تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چاپ پنجم. تهران: اساطیر.
طومار شاهنامهٔ فردوسی. (۱۳۸۱). به کوشش مصطفی سعیدی و احمد هاشمی. چاپ نخست. تهران: خوش‌نگار.
طومار کهن شاهنامهٔ فردوسی. (۱۳۷۴). به کوشش جمشید صداقت‌نژاد. چاپ اول. تهران: دنیای کتاب.
طومار نقّالی شاهنامه (سیاهپوش). (۱۳۹۰). به کوشش سجاد آیدنلو. چاپ اول. تبریز: به‌نگار.
طومار هفت‌لشکر. (۱۳۷۷). تصحیح مهران افشاری و مهدی مدایی. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
غفوری، رضا. (۱۳۹۳). «دیو در روایت‌های شفاهی / مردمی شاهنامه»، نثر پژوهی ادبی. شماره ۳۵. صص ۲۹۰-۲۶۹.
فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق. چاپ پنجم. تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
قزوینی رازی، نصیرالدین. (۱۳۵۸). نقض. تصحیح میرجلال‌الدین محدث. تهران: انجمن آثار ملی.
مادح، قاسم. (۱۳۸۰). جهانگیرنامه. تصحیح سید ضیاء‌الدین سجادی. چاپ نخست. تهران: دانشگاه تهران و دانشگاه مکیل.
ماهوان، فاطمه. (۱۳۹۶). «نمادشناسی مغفر دیوسر و دوشاخ رستم». اولین کنفرانس ملی نمادشناسی در هنر ایران با محوریت هنرهای بومی.

مجمّل التّواریخ و القصص. (۱۳۱۸). به کوشش محمدتقی بهار. تهران: چاپ‌خانهٔ کلاله خاور.
محبوب، محمدجعفر. (۱۳۷۴). «تحول نقّالی و قصّه‌خوانی، تربیت قصّه‌خوانان و طومارهای نقّالی (قسمت دوم)». هنر و معماری. سینما تئاتر. شماره ۷. صص ۸۰-۸۷.

_____ (۱۳۸۶). ادبیات عامیانهٔ ایران. به کوشش حسن ذوالفقاری. چاپ سوم. تهران: چشمه.

مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۹۰). مروج الذهب. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چاپ نخست. تهران: علمی و فرهنگی.

مشکین، حسین بابا. (۱۳۸۶). مشکین نامه. به کوشش داود فتحعلی بیگی. چاپ نخست. تهران: نمایش.

نثر نقالی شاهنامه. (۱۳۹۷). تصحیح رضا غفوری. چاپ نخست. تهران: آرون.

هفت منظومه حماسی. (۱۳۹۴). به کوشش رضا غفوری. چاپ نخست. تهران: میراث مکتوب.